

دیباچه	صفحه ۷۵	چو جنگه آوری باکسی برستیز
باب هشتم	۱۰۰۹	چو حق معاینه دانی که می بیاید داد
باب اول	۲۱۵	چو دارند گنج از سپاهی دریغ
باب هفتم	۸۰۴	چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن
دیباچه	۷۳	چو در بسته باشد چه داند کسی
باب پنجم	۶۶۲	چو در چشم شاهد نیاید زرت
باب هشتم	۹۹۳	چو در سرا و ضرا حالت این است
باب هشتم	۹۰۶	چو دست از همه حیلتی در گسست
باب دوم	۵۰۲	چو رخت از مملکت برپست خواهی
باب دوم	۴۱۷	چو سائل از تو به زاری طلب کند چیزی
باب اول	۱۹۷	چو عضوی به درد آورد روزگار
باب اول	۳۳۶	چو کاری بی فضول من برآید
باب اول	۲۸۴	چو کردی باکلوخ انداز پیکار
باب اول	۲۵۴	چو کعبه قبله حاجت شد از دیار بعید
باب سوم	۵۲۶	چو کم خوردن طبیعت شد کسی را
باب هشتم	۹۵۲	چو کتغان را طبیعت بی هنر بود
باب هشتم	۹۹۲	چو گاو از همی بایدت فریبهی
باب هشتم	۹۷۹	چو لقمان دید کاند در دست داود
باب پنجم	۷۵۴	چو ملاح آمدش تادست گیرد
باب پنجم	۷۰۰	چون باد مخالف و چو سرما ناخوش
باب دوم	۴۷۱	چون به دنیای دون فرود آمد
باب پنجم	۶۹۳	چون به ریش آمد و به لعنت شد
باب دوم	۴۱۴	چون بنده خدای خویش خواند
باب هفتم	۷۹۱	چون بود اصل گوهری قابل
باب ششم	۷۷۸	چون پیر شدی ز کودکی دست بدار
باب دوم	۴۲۱	چون در آواز آمد آن بربط سرای
باب هشتم	۹۳۷	چون درآید به از تویی به سخن
باب سوم	۵۹۱	چون در پسر موافقی و دلبری بود
باب هفتم	۸۶۱	چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد
باب دوم	۴۰۳	چون فرومانی به سختی تن به عجز اندر مده
باب ششم	۷۶۳	چون مخیط شد اعتدال مزاج
باب سوم	۵۹۸	چون مرد در فتاد زجای و مقام خویش
باب دوم	۴۹۶	چون نبود خویش را دیانت و تقوی
باب هشتم	۹۳۵	چون نداری کمال و فضل آن به
باب اول	۲۷۵	چون نداری ناخن درنده تیز
باب هشتم	۹۴۳	چون نیاید نصیحتت در گوش

باب دوم	صفحه ۲۲۹	«	چه هر ساعت از تو به جایی رود دل
باب چهارم	۶۴۱	«	چه یك بار گفתי مگو باز پس
باب پنجم	۷۰۱	«	چه بودی از سر زلفش بدستم افتادی
باب اول	۲۵۲	«	چه جرم دید خداوند سابق الانعام
باب هشتم	۹۷۱	«	چه حاجت که یاری کنی دشمنی
باب سوم	۶۲۰	«	چه خورد شیر شرزه در بن خار
باب سوم	۵۹۴	«	چه خوش باشد آواز نرم حزین
باب سوم	۶۱۸	«	چه خوش گفت آن تپه دست سلحشور
باب سوم	۶۰۷	«	چه خوش گفت بکتاش با خیلش
باب ششم	۷۸۱	«	چه خوش گفت زالی به فرزند خویش
باب دوم	۳۶۵	«	چه دانند مردم که در جامه کیست
باب اول	۳۰۴	«	چه سالهای فراوان و عمرهای دراز
باب پنجم	۷۴۹	«	چه سود از دزدی آنکه تویه کردن
باب پنجم	۶۵۸	«	چه عجب گرچه خواجه ناز کند
دیباچه	۲۱	«	چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان
باب سوم	۵۸۴	«	چه کند زورمند و ارون بخت
باب دوم	۳۹۳	«	چه کنم با که توان گفت که او

## ح

باب دوم	۴۰۶	«	حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست
باب هفتم	۸۲۲	«	حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک
باب اول	۲۷۱	«	حاصل نشود رضای سلطان
باب هشتم	۹۶۱	«	حال درماندگان کسی داند
باب پنجم	۷۵۴	«	حدیث عشق از آن بطلان منیوش
باب هشتم	۹۰۹	«	حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن
باب اول	۳۰۳	«	حذر کن زدود درونهای ریش
باب اول	۲۰۸	«	حرامش بود نعمت پادشاه
باب دوم	۴۵۶	«	حریف ترش روی ناسازگار
باب هفتم	۸۰۹	«	حریف سفله در پایان مستی
باب سوم	۵۱۸	«	حقا که با عقوبت دوزخ برابر است
باب هشتم	۹۸۱	«	حکایت بر مزاج مستمع گوی
دیباچه	۱۰۰	«	حکمت معض است اگر لطف جهان آفرین
باب هشتم	۹۳۵	«	حکیمی گفتش ای نادان چه کوشی
باب اول	۱۸۴	«	حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

## خ

باب دوم	صفحه ۴۷۵	خاتون خوب صورت و پاکیزه روی را
باب هشتم	۹۳۱	خاک مشرق شنیده‌ام که کنند
باب هشتم	۸۹۸	خامشی به که ضمیر دل خویش
باب چهارم	۶۴۳	خانه‌ای را که چون تو همسایه است
باب هشتم	۹۶۹	خبرش ده که هیچ دولت و جاه
باب هشتم	۸۹۵	خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی
باب هفتم	۸۴۸	خداوند روزی به حق مشتغل
باب چهارم	۶۴۱	خداوند فرهنگت و تدبیر و هوش
باب هفتم	۸۰۵	خداوندان کام و نیک‌بختی
باب هفتم	۸۸۱	خدای خواست که بر عالمی ببخشاید
باب اول	۲۵۳	خدای راست مسلم بزرگواری و لطف
دیباچه	۵۹	خجل آن کس که رفت و کار نساخت
باب هشتم	۱۰۰۹	خراج اگر نگزارد کسی به طبیعت نفس
باب هفتم	۷۹۲	خر عیسی گرش به مکه برند
باب هفتم	۸۳۹	خر که کمتر نهند بروی بار
باب پنجم	۷۰۸	خرم آن فرخنده طالع را که چشم
باب هشتم	۹۳۵	خری را ابله‌ی تعلیم می‌داد
باب هشتم	۹۶۳	خری که بینی و باری به گل درافتاده
باب اول	۳۲۱	خلاف رأی سلطان رأی جستن
دیباچه	۵۹	خواب نوشین بامداد رحیل
باب پنجم	۶۵۸	خواجه بابتدیه پری رخسار
باب ششم	۷۶۲	خواجه در بند نقش ایوان است
باب اول	۲۷۲	خواهی که خدای بر تو بخشد
باب هشتم	۸۸۹	خواهی متمتع شوی از نعمت دنیا
باب سوم	۵۲۴	خوردن برای زیستن و ذکر کردن است
باب دوم	۳۹۸	خوش است زیر مغیلان به راه بادیه خفت
باب دوم	۴۹۹	خوی بد در طبیعتی که نشست
باب هشتم	۹۴۱	خویشتن را بزرگت می‌بینی
باب اول	۱۳۳	خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر
باب پنجم	۶۶۴	خیزم چو نمائد پیش از این تدبیرم

## د

باب سوم	۵۷۶	دام هر بار ماهی آوردی
باب سوم	۵۷۲	دان که این خانه از تو خواهد ماند
باب اول	۱۶۰	دانی که چه گفت زال بارستم گرد

یاب دوم	صفحه ۴۴۲	دانی که چه گفت مرا آن بلبل سحری
یاب دوم	۴۲۳	درازی شب از مژگان من پرس
یاب هشتم	۹۲۷	در آن آتش نداری طاقت سوز
یاب سوم	۵۷۸	در آن دم که دشمن پیایی رسد
یاب دوم	۵۰۱	در آن ساعت که خواهد این و آن مرد
دیباچه	۱۲۰	در آن مدت که ما را وقت خوش بود
یاب اول	۱۸۸	در این امید به سر شد دریغ عمر عزیز
یاب پنجم	۷۵۴	در این گفتن جهان بروی برآشفت
یاب دوم	۳۶۲	در برابر چو گوسفند سلیم
یاب دوم	۴۵۳	در بزرگی و دار و گیر عمل
یاب دوم	۴۳۷	در بسته به روی خود ز مردم
یاب دوم	۴۳۷	در بسته چه سود و عالم الغیب
یاب سوم	۵۵۳	در بیابان خشک و ریگ روان
یاب سوم	۵۵۶	در بیابان فقیر سوخته را
یاب پنجم	۷۳۲	در چشم من آمد آن سهی سرو بلند
یاب هشتم	۹۱۴	در خاک بیلقان برسیدم به هابدی
یاب هفتم	۸۰۹	درخت اتر بهاران برفشاند
یاب هشتم	۸۹۰	درخت کرم هرکجا بیخ کرد
یاب اول	۱۴۶	درختی که اکنون گرفته است پای
یاب هشتم	۹۵۵	در خرمی بر سرایی بیند
یاب پنجم	۶۶۶	دردا که طبیب صبر می فرماید
یاب هشتم	۹۰۳	در سخن بادوستان آهسته باش
یاب دوم	۴۷۰	در سر کار تو کردم دل و دین با همه دانش
یاب سوم	۶۱۶	درشتی کند باغریبان کسی
یاب هشتم	۹۱۱	درشتی نگیرد خردمند پیش
یاب هشتم	۹۱۰	درشتی و نرمی به هم دریه است
یاب دوم	۳۶۶	در عمل کوش و هرچه خواهی پوش
یاب دوم	۳۶۸	در کژاغند مرد باید بود
یاب اول	۲۴۹	در میرو وزیر و سلطان را
یاب هشتم	۹۸۹	دروغی نگیرند صاحب دلان
دیباچه	۵۱	درون مردمی چون ملک نیک محضر
یاب سوم	۵۶۸	درویش بجز بوی طعامش نشنیدی
یاب دوم	۴۷۴	درویش نیک سیرت فرخنده رأی را
یاب اول	۱۹۲	درویش و غنی بنده این خاک درند
یاب اول	۳۱۵	دریاب کنون که نعمتت هست به دست
یاب دوم	۴۹۰	دریای فراوان نشود تیره به سنگ

دریغا که برخوان الوان عمر	صفحه ۷۶۰	باب ششم
دریغا گردن طاعت نهادن	۷۸۲	باب ششم
دست بردست می زند که دریغ	۸۰۸	باب هشتم
دست برهم زند طیب ظریف	۷۶۲	باب ششم
دست تضرع چه سود بنده محتاج را	۵۷۲	باب سوم
دسته دراز از پی یک حبه سیم	۵۸۱	باب سوم
دست سلطان دگر کجا بیند	۳۴۶	باب اول
دست کوتاه باید از دنیا	۹۷۶	باب هشتم
دشمن چو بینی ناتوان لاف از پروت خود مزن	۹۰۷	باب هشتم
دگر ره گر نداری طاقت نیش	۲۴۷	باب اول
دلارامی که داری دل دراو بند	۷۵۵	باب پنجم
دلقت به چه کار آید و تسبیح و مرقع	۴۰۵	باب دوم
دلی که حور بهشتی ربود و یغما کرد	۸۶۰	باب هفتم
دمی چند گفتم برآرم به کام	۷۶۰	باب هفتم
دویامداد اگر آید کسی به خدمت شاه	۲۹۷	باب اول
دوران بقا چو باد صحرا بگذشت	۳۱۸	باب اول
دور جوانی بشد از دست من	۷۷۹	باب ششم
دوچیز طیره عقل است دم فرو بستن	۷۴	دیباچه
دوست آن داتم که گیرد دست دوست	۲۳۸	باب اول
دوست م شمار آن که در نعمت زند	۲۳۸	باب اول
دوست نزدیکتر از من به من است	۳۹۳	باب دوم
دوستان را کجا کنی محروم	۱۳	دیباچه
دوستان گو نصیحتم مکنید	۶۶۳	باب پنجم
دوش چون طاوس می نازیدم اندر یاغ وصل	۷۲۴	باب پنجم
دوش مرغی به صبح می نالید	۴۴۱	باب دوم
دو صاحب دل نگه دارند مویی	۶۳۸	باب چهارم
دو عاقل را نباشد کین و پیکار	۶۳۸	باب چهارم
دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست	۱۰۱	دیباچه
دونان چو گلیم خویش بیرون بردند	۸۷۹	باب هفتم
دونان نخورند و گوش دارند	۱۰۰۱	باب هشتم
ده انگشتت مرتب کرد بردست	۸۱۲	باب هفتم
دیدار می نمایی و پرهیز می کنی	۳۸۶	باب دوم
دیدم گل تازه چند دسته	۵۰۵	باب دوم
دیده از دیدنش نگشتی سیر	۴۶۹	باب دوم
دیده پرتارک سنان دیدن	۷۰۴	باب پنجم
دیده اهل طمع بنعمت دنیا	۸۶۷	باب هفتم

دیدہ شکیبہ ز تماشای باغ	صفحه ۶۲۶	باب سوم
دیدیم بسی آب ز سرچشمه خرد	۱۶۰	باب اول
دیر آمدی ای نگار سرمست	۶۷۵	باب پنجم
دین ورز و معرفت که سخندان سجع گوی	۸۶۹	باب هفتم

## ر

راست چون بانگش از دهن برخاست	۴۲۵	باب دوم
راست خواهی هزار چشم چنان	۱۷۱	باب اول
راستی موجب رضای خداست	۲۳۱	باب اول
رایت از گرد راه و رنج رکاب	۴۹۱	باب دوم
رخسار یار درخم گیسوی تابدار	۷۴۱	باب پنجم
ره میراث سخت تر بودی	۵۷۶	باب سوم
رزق اگر چند بی گمان برسد	۵۹۷	باب سوم
رسم است که مالکان تحریر	۵۰۸	باب دوم
رشکم آید که کسی سیر نظر در تو کند	۶۷۸	باب پنجم
رقم بر خود به نادانی کشیدی	۹۸۲	باب هشتم
روانت داد و عقل و طبع و ادراک	۸۱۱	باب هفتم
روده تنگ به یک نان تهی پر کرده	۹۲۶	باب هشتم
روز درماندگی و معزولی	۴۵۳	باب دوم
روزی چند باش تا بخورد	۳۱۳	باب اول
روزگارم بشد به نادانی	۱۹۱	باب اول
روزی از دست گفتنش زنهار	۶۸۰	باب پنجم
روزی بینی به کام دشمن	۱۰۰۲	باب هشتم
روستازادگان دانشمند	۷۹۴	باب هفتم
روی برخاک عجز می گویم	۳۵۲	باب دوم
روی در روی دوست کن بگذار	۷۴۵	باب پنجم
روی زیبا و جامه دیبا	۷۷۲	باب ششم
روی طمع از خلق بیبچ از مردی	۸۵۱	باب هفتم

## ز

زاتکه که تو را بر من مسکین نظر است	۴۱	دیباچه
زاهد که درم گرفت و دینار	۴۷۷	باب دوم
زاهدی در پلاس پوشی نیست	۳۶۷	باب دوم
زاهدی در سماع رندان بود	۶۹۹	باب پنجم
زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم	۶۷	دیباچه
زبان در دهان ای خردمند چیست	۷۳	دیباچه

باب سوم	صفحه ۵۳۵	زبخت روی ترش کرده پیش یار عزیز
باب سوم	۶۱۴ «	زخم دندان دشمنی بتر است
باب ششم	۷۶۷ «	زخود بهتری جوی و فرصت شمار
باب پنجم	۶۷۱ «	ز دیدنت نتوانم که دیده برده‌وزم
باب اول	۲۱۸ «	زر بده مرد سپاهی را تاسر بنهد
باب ششم	۷۷۹ «	زرع را چون رسید وقت درو
باب سوم	۶۰۲ «	زر تداری نتوان رفت به زور از دریا
باب دوم	۵۰۰ «	زشت باشد دبیقی و دیبا
باب سوم	۵۶۰ «	ز قدر و شوکت سلطان تگشت چیزی کم
باب دوم	۵۱۰ «	زکات مال به در کن که قضاة رز را
باب اول	۲۴۰ «	زکار بسته میندیش و دل شکسته مدار
باب اول	۱۹۶ «	ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده
باب دوم	۳۸۹ «	ز مصرش بوی پیراهن شنیدی
باب اول	۱۶۴ «	زمین شوره سنبل برنیارد
باب هفتم	۸۱۶ «	زنان باردار ای مرد هشیار
باب دوم	۴۵۹ «	زن بد در سرای مرد نکو
باب دوم	۹۷۳ «	زنبور درشت بی‌مروت را گوی
باب اول	۱۳۲ «	زنده است نام فرخ نوشیروان به‌خیر
باب ششم	۷۶۹ «	زن کز بر مرد بی‌رضا برخیزد
باب هفتم	۸۰۸ «	زود باشد که خیره مر بینی
باب هشتم	۹۴۱ «	زود بینی شکسته پیشانی
باب ششم	۷۸۴ «	زور باید ته زر که بانو را
باب اول	۳۰۰ «	زورت از پیش می‌رود باما
باب اول	۳۰۰ «	زورمندی مکن بر اهل زمین
باب دوم	۴۲۲ «	زیبقم درگوش کن تانشنوم
باب اول	۲۸۱ «	زیر پایت گریداتی حال مور
باب دوم	۴۶۰ «	زینهار از قرین بد زتهار
س		
باب ششم	۷۷۴ «	سال‌ها بر تو بگذرد که گذر
باب هشتم	۹۴۲ «	سایه پرورده را چه طاقت آن
باب پنجم	۶۹۱ «	سؤال کردم و گفتم جمال روی تو را
باب پنجم	۶۸۸ «	سبزه درباغ گفته‌اند خوش است
باب هفتم	۷۹۴ «	سخت است پس از جاه تحکم کردن
باب اول	۲۸۸ «	سخن آخر به‌دهن می‌گذرد مودنی را
باب سوم	۵۲۰ «	سخن آنگه کند حکیم آغاز

دیباچه	صفحه ۱۰۵	سختندان پرورده پیر کهن
باب چهارم	۶۲۱	سغن را سراسر ای خداوند و بن
باب چهارم	۶۶۰	سغن گرچه دلیند و شیرین بود
باب هشتم	۸۹۹	سختی در نهان نباید گفت
باب اول	۱۴۷	سرچشمه شاید گرفتن به بیل
باب هشتم	۹۷۷	سرکه از دست رنج خویش وتره
باب هشتم	۹۷۳	سرهنگ لطیف خوی دلدار
باب هشتم	۹۴۳	سست بازو به چهل می فکند
دیباچه	۱۱۰	سعدی افتاده‌ای است آزاده
باب پنجم	۶۹۰	سعدی خط سبز دوست دارد
باب دوم	۵۰۸	سعدی ره کعبه رضا گیر
باب سوم	۵۵۰	سفله چو چاه آمد و سیم و زرش
باب اول	۱۵۸	سگ اصحاب کعبه روزی چند
باب هشتم	۷۹۲	سگ به دریای هفت گانه مشوی
باب اول	۲۵۰	سگ و دربان چو یافتند خریب
باب هشتم	۸۵۴	سگی را گر کلوخی بر سر آید
باب هشتم	۹۹۰	سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش
باب هشتم	۹۳۴	سمند پادپای از تک فرو ماند
باب هشتم	۹۴۹	سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین شکند
باب سوم	۶۰۷	سنگ پر باره حصار مزن
باب هشتم	۹۴۶	سنگ در دست و مار بر سر سنگ
باب هشتم	۹۵۴	سنگی به چند سال شود لعل پاره‌ای
باب پنجم	۷۲۳	سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج
باب پنجم	۷۳۱	سوز من بادیگری نسبت مکن
باب سوم	۶۰۰	سهمگین آبی که مرغابی در او ایمن نبودی
باب پنجم	۷۱۷	سیب گویی وداع یاران کرد
ش		
باب سوم	۵۹۰	شاهد آنجا که رود عزت و حرمت بیند
باب هشتم	۹۵۳	شاهدی در میان کوران است
باب پنجم	۶۹۴	شاید پس کار خویشتن بتشستن
باب دوم	۴۶۱	شیانگه کارد بر حلقش بسالید
باب هشتم	۹۱۱	شیانی با پدر گفت ای خردمند
باب هشتم	۸۴۶	شب پراکنده خسید آن که بدید
باب پنجم	۶۸۴	شبیره گروصل آفتاب نخواهد
باب هشتم	۹۹۷	شب تاریک دوستان خدای



باب دوم	صفحه ۴۶۲	شب چو عقد نماز می بندم
باب سوم	۵۹۹ «	شب هرتوانگری به سرایی همی رود
باب دوم	۲۲۲ «	شتر را چو شور و طرب در سر است
باب دوم	۲۸۰ «	شخصم به چشم عالمیان خوب منظر است
باب اول	۲۲۲ «	شخصی نه چنان کریه منظر
باب دوم	۲۱۱ «	شخصی همه شب پیرسر بیمار گریست
باب سوم	۵۷۶ «	شد غلامی که آب جوی آرد
باب هشتم	۹۴۷ «	شرط عقل است صبر تیرانداز
باب سوم	۵۸۰ «	شریف اگر متضعف شود خیال مبر
باب هشتم	۸۹۱ «	شکر خدای کن که موفق شدی به خیر
باب دوم	۴۵۶ «	شکم زندان باد است ای خردمند
باب دوم	۴۴۹ «	شکوفه گاه شکفته است و گاه خورشیده
باب اول	۱۶۳ «	شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی
باب دوم	۳۶۱ «	شنیدم که مردان راه خدا
باب دوم	۴۶۱ «	شنیدم گوسفندی را بزرگی
باب ششم	۷۸۴ «	شنیده‌ام که در این روزها کهن پیری
باب هشتم	۹۶۷ «	شنیده‌ای که سکندر برفت تاظلمات
باب اول	۱۶۹ «	شوربختان به آرزو خواهند
باب دوم	۵۰۰ «	شوی زن زشت روی تا پینا به

ص

باب دوم	۴۸۶ «	صاحبدلی به مدرسه آمد ز خانقاه
باب هشتم	۹۳۲ «	صد به روزی کنند در بغداد
باب اول	۲۸۷ «	صلح بادشمن اگر خواهی هر گه که تورا
باب سوم	۶۲۱ «	صیاد نه هر بار شغالی ببرد

ض

باب هشتم	۱۰۰۳ «	ضعیفان را مکن بردل گزندی
----------	--------	--------------------------

ط

باب دوم	۳۸۱ «	طاووس را به نقش و نگاری که هست خلق
باب پنجم	۷۱۳ «	طبع تورا تا هوس نحو شد
باب ششم	۷۷۹ «	طرب نوجوان ز پیر مجوی
باب هشتم	۹۸۲ «	طلب کردم ز دانایی یکی پند

## ظ

باب اول	صتحة ۲۰۲	ظالمی را خفته دیدم نیمروز
باب دوم	۳۶۶	ظاهر حال عارفان دلق است

## ع

باب هشتم	۹۵۶	عابد که نه از بهر خدا گوشه نشیند
باب سوم	۵۴۸	عاجز باشد که دست قدرت یابد
دیباچه	۲۸	عاشقان کشتگان معشوقند
باب دوم	۳۵۶	عاصیان از گناه توبه کنند
باب اول	۱۶۱	عاقبت گرگ زاده گرگ شود
باب دوم	۲۸۲	عالم آنکس بود که بد نکند
باب هشتم	۹۵۳	عالم اندر میان جاهل را
باب دوم	۲۸۳	عالم که کامرانی و تن پروری کند
باب دوم	۴۸۲	عالمی را که گفت باشد و بس
باب هشتم	۹۶۰	عام نادان پریشان روزگار
باب پنجم	۶۶۹	عجب است باوجودت که وجود من بماند
باب پنجم	۶۷۰	عجب از کشته نباشد به در خیمه دوست
باب سوم	۵۴۰	عجب که دود دل خلق جمع می نشود
باب دوم	۳۵۵	عذر تقصیر خدمت آوردم
باب هشتم	۸۹۲	علم چندان که بیشتر خوانی
دیباچه	۹۲	علی الخصوص که دیباچه همایونش
باب پنجم	۶۹۶	علی الصباح به روی تو هر که برخیزد
دیباچه	۶۳	عمر برف است و آفتاب تموز
باب اول	۳۲۴	عمر گرانمایه در این صرف شد
باب چهارم	۶۵۰	عیبم هنر و کمال بیبند

## غ

دیباچه	۱۱۷	غرض نقشی است کز ما باز ماند
باب اول	۳۲۴	غریبی گرت ماست پیش آورد
باب پنجم	۶۵۸	غلام آبکش باید و خشت زن
باب دوم	۴۶۳	غم فرزندی و نان و جامه و قوت
باب دوم	۴۰۹	غم موجود و پریشانی معدوم ندارم
باب هشتم	۹۹۹	غمی کز پیاش شادمانی بود
باب سوم	۶۱۹	خواص گراندیشه کند کام تهننگ

## ف

بَاب هفتم	صفحه ۸۱۱	فراموشت نکرد ایزد در آن حال
بَاب هشتم	۹۶۵ «	فرشته‌ای که وکیل است برخزائن باد
بَاب هفتم	۸۴۱ «	فرشته‌خوی شود آدمی به کم خوردن
بَاب اول	۱۸۴ «	فرق است میان آن که یارش در بر
بَاب اول	۳۱۴ «	فرق شاهی و بندگی برخاست
بَاب هشتم	۱۰۰۶ «	فریدون گقت نقاشان چین را
بَاب دوم	۳۹۵ «	فسحت میدان ارادت بیار
بَاب سوم	۵۸۲ «	فضل و هنر ضایع است تانمایند
بَاب دوم	۳۹۵ «	فهم سخن تانکند مستمع

## ق

بَاب اول	۲۶۲ «	قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت
بَاب دوم	۴۱۸ «	قاضی از با مانعیند برفشانند دست را
بَاب هشتم	۱۰۱۰ «	قاضی که به رشوت بخورد پنج‌خیار
بَاب دوم	۴۹۲ «	قدم من به سعی پیشتر است
بَاب اول	۲۰۶ «	قرار بر کف آزادگان نگیرد مال
بَاب اول	۱۵۱ «	قرص خورشید در سیاهی شد
بَاب هشتم	۹۶۵ «	قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه
بَاب ششم	۷۸۰ «	قوت سرپنجه شیری برقت
بَاب دوم	۴۵۸ «	قیاس کن که چه حالت بود در این ساعت
بَاب ششم	۷۶۱ «	قیاس کن که چه حالش بود در آن ساعت

## ک

بَاب اول	۲۳۲ «	کار درویش مستمند برآر
بَاب پنجم	۷۲۵ «	کاش کاناں که عیب من جستند
بَاب پنجم	۷۲۱ «	کاش کان روز که در پای تو شد خار اجل
بَاب اول	۲۲۱ «	کاغذ بدریدند و قلم بشکستند
بَاب هشتم	۹۶۰ «	کان به نابینایی از راه اوفتاد
بَاب اول	۱۳۹ «	کان که جنگ آرد به خون خویش بازی می‌کند
بَاب دوم	۴۹۸ «	کای فرمایه این چه دندان است
بَاب سوم	۵۹۷ «	کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
بَاب سوم	۵۱۶ «	کجا خود شکر این نعمت گذارم
دیباچه	۲۶ «	کرم بین و لطف خداوندگار
بَاب هفتم	۸۴۳ «	کریمان را به دست اندر درم نیست
بَاب دوم	۴۵۱ «	کز بزرگان شنیده‌ام بسیار

باب هشتم	صفحه ۱۰۱۲	کس نبیند بخیل فاضل را
باب اول	۲۱۳	کس نبیند که تشنگان حجاز
باب سوم	۵۸۲	کس نتواند گرفت دامن دولت به زور
باب اول	۳۱۰	کس نیاموخت علم تیر از من
باب پنجم	۶۹۸	کس نیاید به پای دیواری
باب اول	۲۳۰	کس نیاید به خانه درویش
باب اول	۱۲۲	کس نیاید به زیر سایه بوم
باب پنجم	۶۵۶	کسی به دیده انکار اگر نگاه کند
باب هشتم	۹۸۸	کسی را که عادت بود راستی
باب هشتم	۹۸۴	کسی که لطف کند یا تو خاک پایش باش
باب سوم	۵۶۰	کلاه گوشه دهقان به آفتاب رسید
دیباچه	۴۴	کمال همنشین در من اثر کرد
باب ششم	۷۸۵	کمان کشید و نزد برهمن که نتوان دوخت
باب سوم	۵۱۴	کنج صبر اختیار لقمان است
باب هشتم	۹۴۴	کند هرآینه غیبت حسود کوتاه دست
باب هشتم	۹۰۲	کنند این و آن خوش دگر یاره دل
باب هفتم	۸۱۲	کنون پنداری ای ناچیز همت
باب هشتم	۹۶۴	کنون که رفتی و پرسیدیش که چون افتاد
دیباچه	۶۱	کنونت که امکان گفتار هست
باب پنجم	۶۵۹	کوتاه نکم ز دامن دست
باب چهارم	۶۵۰	کو دشمن شوخ چشم چالاک
باب اول	۱۸۹	کوس رحلت بکوفت دست اجل
باب دوم	۴۷۹	کوفته در سفره من گو مباش
باب هشتم	۹۳۱	کو فرض خدا نمی گذارد
باب دوم	۴۶۱	که از چنگال گرگم در ربودی
باب پنجم	۷۲۸	که با او قصه می گویم شب و روز
باب دوم	۴۶۸	که بعد از دیدنش صورت نبندد
باب سوم	۵۲۰	که زنا گفتنش خلل زاید
باب پنجم	۷۵۵	که سعدی راه و رسم عشق بازی
باب هشتم	۹۲۷	که شهوت آتش است از وی پرهیز
دیباچه	۶۹	که فردا چو پیک اجل در رسد
باب هفتم	۸۳۰	که فضیحت بود به روز شمار
باب هشتم	۹۸۳	که گر دانای عصری خر بیاشی
باب هشتم	۱۰۱۴	که بن خرقه خویش پیراستن
باب اول	۳۴۰	کیمیای که به غصه مرده و رنج

گ

بَابِ اَوَّل	۲۷۰	صفحه	گاوآن و خران بار بردار
بَابِ سَوم	۶۲۴	«	گاه باشد که کودکی نادان
بَابِ سَوم	۵۶۲	«	گر آب چاه نصرانی نه پاك است
بَابِ دَوم	۴۳۶	«	گر آن‌ها که می‌گفتمی کردمی
بَابِ هَاشم	۹۲۵	«	گر از یسعیط زمین عقل منعدم گردد
بَابِ اَوَّل	۳۲۴	«	گر از بنده لغوی شنیدی مرتج
بَابِ شَشم	۷۸۱	«	گر از عهد خریدیت یاد آمدی
بَابِ هَفتم	۸۷۸	«	گر از نیستی دیگری شد هلاک
دیباجه	۹۱	«	گر التفات خداوندیش بیاراید
بَابِ هَاشم	۸۹۰	«	گر امیدواری کز او برخوردار
بَابِ سَوم	۲۲۵	«	گر بجای نانش اندر سفره بودی آفتاب
بَابِ اَوَّل	۲۵۲	«	گر بر سر و چشم من نشیبتی
بَابِ دَوم	۴۳۵	«	گر به خون ریختنت برخیزند
دیباجه	۱۱۴	«	گریه شیر است در گرفتن موش
بَابِ سَوم	۵۴۸	«	گریه مسکین اگر پرداختی
بَابِ سَوم	۵۹۵	«	گر به غریبی رود از شهر خویش
بَابِ پَنجم	۶۸۱	«	گر به لطفم به نزد خود خواند
بَابِ هَاشم	۹۹۴	«	گر به محشر خطاب قهر کنند
بَابِ هَفتم	۸۶۴	«	گر بی‌هنر بمال کند کبر بر حکیم
بَابِ دَوم	۵۰۷	«	گر بی‌هنرم و گر هنرمند
بَابِ دَوم	۴۹۴	«	گوت از دست برآید دهنی شیرین کن
بَابِ سَوم	۵۴۲	«	گرتتر بکشد آن مخنث را
بَابِ هَاشم	۱۰۰۰	«	گوت خوی من آمد ناسزاوار
بَابِ هَاشم	۹۰۹	«	گوت راهی تمایذ راست چون تیر
بَابِ هَاشم	۱۰۱۳	«	گوت ز دست برآید چو نخل بائس کریم
بَابِ پَنجم	۷۱۸	«	گر تضرع کنی و گر فریاد
بَابِ دَوم	۴۴۰	«	گوت مال و جاه است و زرع و تجارت
بَابِ سَوم	۶۲۰	«	گر تو در خانه صید خواهی کرد
بَابِ پَنجم	۶۹۸	«	گر تو را در بهشت باشد جای
بَابِ چَهارم	۶۵۲	«	گر تو قرآن بدین نمط خوانی
بَابِ هَاشم	۹۸۵	«	گرچه برحق بود مزاج سخن
بَابِ اَوَّل	۲۹۶	«	گرچه تیر از کمان همی گذرد
بَابِ سَوم	۶۱۹	«	گرچه بیرون ز رزق نتوان خورد
بَابِ هَفتم	۸۰۸	«	گرچه دانی که نشنوند بگوی
بَابِ هَفتم	۸۱۰	«	گرچه سیم و زر ز سنگ آید همی

صفحه	دیباجه	شرح گلستان
۱۱۴	دیباجه	گرچه شاطر بود خروس به جنگ
۴۲	دیباجه	گر خود همه عیبها بدین بنده در است
۶۹۱	باب پنجم	گر دست به جان داشتی همچو تو بر ریش
۶۶۵	باب پنجم	گر دست دهد که آستینش گیرم
۷۲۲	باب پنجم	گردهش گیتی گل ریش برینخت
۹۸۶	باب هشتم	گر راست سخن گوئی و در بند یمانی
۹۳۹	باب هشتم	گر سنگت همه لعل بدخشان بودی
۳۷۸	باب دوم	گرش چشم خدا بینی بیغشند
۶۹۰	باب پنجم	گر صبر کنی و بر یکی موی پناگوش
۴۵۱	باب دوم	گر غنی زر په دامن افشاند
۵۲۵	باب سوم	گر فریدون شود به نعمت و مال
۳۱۴	باب اول	گر کسی خاک مرده باز کند
۲۸	دیباجه	گر کسی وصف او زمن پرسد
۳۵۶	باب دوم	گر کشتی و بر جرم بخشی رو و سر پر آستانم
۴۸۰	باب دوم	گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود
۶۷۳	باب پنجم	گر گرانی به پیش شمع آید
۷۴۸	باب پنجم	گر گرفتارم کنی مستوجبم
۴۹۰	باب دوم	گر گزندت رسد تحمل کن
۲۹۵	باب اول	گر گزندت رسد ز خلق مرنج
۵۲۸	باب سوم	گر گلشکر خوری به تکلف زیان کند
۳۹۹	باب دوم	گر مرا زار به کشتن دهد آن یار عزیز
۶۹۹	باب پنجم	گر ملولی زما ترش منشین
۶۲۶	باب سوم	گر نبود بالش آگنده پر
۳۱۶	باب اول	گر نبودی امید راحت و رنج
۱۷۰	باب اول	گر نبیند به روز شب پره چشم
۶۶۴	باب پنجم	گر نشاید به دوست ره بردن
۹۳۷	باب هشتم	گر نشیند فرشته‌ای با دیو
۱۰۱۶	باب هشتم	گر نیاید بگوش رغبت کس
۵۰۷	باب دوم	گر نیست جمال و رنگت و بویم
۵۵۶	باب سوم	گر همه زر جعفری دارد
۹۴۸	باب هشتم	گر هنرمند زاویاش جفایی بیند
۹۱۵	باب هشتم	گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه
۴۸۶	باب دوم	گفت آن گلیم خویش برون می‌برد ز موج
۴۴۱	باب دوم	گفت باور نداشتم که تو را
۵۶۷	باب سوم	گفت چشم تنگ دنیا دار را
۵۹۱	باب سوم	گفت خاموش که هر کس که جمالی دارد

پای دوم	صفحه ۴۸۵	گفت عالم به گوش جان بشنو
پای دوم	۴۹۳	گفت من سر برآستان دارم
پای هشتم	۹۷۰	گفتم ای خواجه گر تو بدبختی
پای دوم	۴۴۱	گفتم این شرط آدمیت نیست
پای دوم	۵۰۶	گفتم چه بود گیاه ناچیز
پای دوم	۴۸۶	گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
باب پنجم	۷۳۰	گفتن از زنبور بی حاصل بود
باب پنجم	۷۰۴	گل به تاراج رفت و خار بماند
باب دوم	۴۶۶	گل سرخش چو عارض خوبان
دیباچه	۸۷	گل همین پنج روز و شش باشد
دیباچه	۴۲	گلی خوش بوی در حمام روزی
باب اول	۳۱۳	گرسفتند از برای چوپان نیست
باب سوم	۶۲۶	گوش تواند که همه عمر وی
باب دوم	۴۰۰	گویم از بنده مسکین چه گنه صادر شد
باب دوم	۴۱۹	گویی رگت جان می گسلد زخمه ناسازش
باب هشتم	۹۹۲	که اندر نعمتی مفرور و غافل
باب سوم	۶۲۴	که بود کز حکیم روشن رای
باب دوم	۳۹۰	گهی بر طارم اعلی نشینم
ل		
باب سوم	۵۲۱	لاجرم حکمتش بود گفتار
باب دوم	۴۹۴	لاف سر پنجگی و دعوی مردهی بگذار
باب پنجم	۷۴۳	لب از لب چو چشم خروس ابله‌پی بود
باب سوم	۶۰۴	لطافت کن آنجا که بینی ستیز
باب چهارم	۶۴۴	لیکن امیدوار باید بود
م		
باب اول	۲۰۳	ما را به چمپان خوش تر از این یکدم نیست
باب اول	۲۹۹	ماری تو که هر که را ببینی بزنی
باب هشتم	۱۰۱۶	مانصیحت به جای خود کردیم
باب دوم	۴۲۲	مؤذن بانگ پی‌هنگام برداشت
باب سوم	۵۳۸	مبر حاجت به نزدیک ترش روی
باب دوم	۴۸۸	متاب ای پارسا روی از گنه کار
باب اول	۲۰۸	مجال سخن تا ببینی خموش
دیباچه	۳۴	مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
باب اول	۳۳۵	مرا به مرگت عدو جای شادمانی نیست

دیباچه	۱۲۰	صفحه	مراد ما نصیحت بود گفتیم
باب هشتم	۸۴۲	«	مراد هر که بر آری بطیغ امر تو شد
باب دوم	۴۸۵	«	مرد باید که گیرد اندر گوش
باب هشتم	۸۴۰	«	مرد درویش که بارستم فاقه کشد
باب سوم	۵۵۸	«	مرغ بریان به چشم مردم میر
باب سوم	۵۵۴	«	مرد بی توشه کاوفتاد از پای
باب هشتم	۹۷۰	«	مردکی خشک مغز را دیدم
باب دوم	۴۲۶	«	مرغ ایوان ز هوئ او بپرید
باب اول	۲۱۴	«	مرغ جایی رود که چینه بود
باب هشتم	۹۳۲	«	مرغک از بیضه برون آید و روزی طلبد
باب دوم	۴۹۸	«	مردک سنگ دل چنان بگزید
دیباچه	۱۰۶	«	مزن بی تأمل به گفتار دم
باب پنجم	۷۰۹	«	مست می بیدار گردد نیم شب
باب هشتم	۹۶۷	«	مسکین حریص در همه عالم همی دود
باب اول	۲۷۰	«	مسکین خر اگر چه بی تمیز است
باب سوم	۶۰۷	«	مشو ایمن که تنگ دل گردی
باب هشتم	۹۲۳	«	مشو غره بر حسن گفتار خویش
باب دوم	۴۲۵	«	مطربی دور از این خجسته سرای
باب دوم	۴۵۰	«	مطلب گر توانگری خواهی
باب سوم	۵۲۹	«	معدۀ چو پر گشت و شکم در دخواست
باب هشتم	۸۹۶	«	معشوق هزار دوست را دل تدهی
باب پنجم	۶۷۵	«	معشوقه که دیر دیر بینند
باب پنجم	۷۱۰	«	معلمت همه شوخی و دلبری آموخت
باب اول	۱۲۹	«	مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
باب هشتم	۹۹۱	«	مکن رحم بر گاو بسیار خوار
باب هفتم	۸۸۴	«	مکن ز گردش گیتی شکایت ای درویش
باب اول	۲۳۲	«	مکن فراخ روی در عمل اگر خواهی
باب هشتم	۸۸۷	«	مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد
باب هشتم	۹۰۱	«	مگذار که زه کند کمان را
دیباچه	۱۱۷	«	مگر صاحب دلی روزی به رحمت
باب پنجم	۷۲۰	«	مگر ملائکه بر آسمان و گرنه بشر
باب چهارم	۶۳۴	«	مگو انده خویش پادشمنان
باب پنجم	۷۳۹	«	ملامت کن مرا چندان که خواهی
باب اول	۳۴۴	«	ملحد گرسنه در خانه خالی پر خوان
باب اول	۱۴۵	«	ملك اقلیمی بگیرد پادشاه
باب پنجم	۷۱۰	«	من آدمی به چنین شکل و خوی و قد و روش



باب سوم	صفحه ۵۱۵	من آن مورم که در پایم بمانند
باب دوم	۵۰۷	« من بنده حضرت کریمم
باب هشتم	۸۹۱	« منت منه که خدمت سلطان همی کنی
باب دوم	۲۹۱	« من ز خدمت همی نیاسودم
باب اول	۲۴۱	« منشین ترش از گردش ایام که صبر
باب سوم	۵۸۷	« منعم به کوه ودشت و بیابان غریب نیست
باب دوم	۲۹۳	« من قتاده به دست شاگردان
باب دوم	۴۷۸	« من گرسنه در برابرم سقره نان
باب دوم	۳۵۸	« من نگویم که طاعتم پندیر
باب دوم	۴۹۱	« من و تو هر دو خواجه تاشانیم
باب هشتم	۱۰۰۸	« موحد چه در پای ریزی زرش
باب سوم	۶۱۱	« مورچگان را چو بود اتفاق
باب ششم	۷۸۰	« موی به تلبیس میه کرده گیر
باب اول	۲۹۸	« مهتری در قبول فرمان است
باب هشتم	۹۰۳	« میان دو کس آتش افروختن
باب هشتم	۹۰۲	« میان دو کس جنگ چون آتش است
باب ششم	۷۸۶	« میان شوهر و زن جنگ و فتنه خاست چنان
باب هشتم	۷۹۵	« میراث پدر خواهی علم پدر آموز

## ن

باب اول	۲۷۵	« ناسزایی را که بینی بختیار
باب اول	۳۴۹	« نام نیک رفتگان ضایع مکن
باب هشتم	۸۰۶	« نام نکویی چو برون شد به کوی
باب دوم	۴۷۸	« نان از برای کنج عبادت گرفته اند
باب سوم	۵۳۷	« نانم افزود و آبرویم کاست
باب پنجم	۷۱۹	« نباید بستن اندر چیز و کس دل
باب هشتم	۸۳۷	« نبرد پیش مصاف آزموده معلوم است
باب دوم	۴۲۰	« نپیند کسی در سماعت خوشی
باب دوم	۳۷۸	« نپیند مدعی جز خویشتن را
باب اول	۲۴۲	« نپینی که پیش خداوند جاه
باب اول	۱۸۶	« نپینی که چون گریه عاجز شود
باب هشتم	۹۷۹	« نپرسیدش چه می سازی که دانست
دیباچه	۱۱۱	« نخل بندم ولی نه در بستان
باب سوم	۵۴۴	« نخورد شیر نیم خورده سگ
باب هشتم	۹۰۸	« ندانست آن که رحمت کرد برمار
باب اول	۲۲۶	« ندانستی که بینی بند برپای

صفحه	۲۹	دیباجه
«	۹۸۵	بَاب هشتم
«	۸۲۴	بَاب هشتم
«	۷۶۱	بَاب هشتم
«	۹۹۶	بَاب هشتم
«	۹۱۴	بَاب هشتم
«	۱۰۰۱	بَاب هشتم
«	۷۸۱	بَاب هشتم
«	۱۷۶	بَاب اول
«	۶۸۱	بَاب پنجم
«	۱۶۴	بَاب اول
«	۷۰۱	بَاب پنجم
«	۶۳۶	بَاب چهارم
«	۴۲۹	بَاب دوم
«	۵۴۰	بَاب سوم
«	۵۱۰	بَاب دوم
«	۲۶۶	بَاب اول
«	۳۷۱	بَاب دوم
«	۹۵۱	بَاب هشتم
«	۶۳۲	بَاب چهارم
«	۵۰۹	بَاب دوم
«	۶۷۱	بَاب پنجم
«	۵۰۲	بَاب دوم
«	۴۰۸	بَاب دوم
«	۴۴۶	بَاب دوم
«	۵۲۷	بَاب سوم
«	۷۳۶	بَاب پنجم
«	۴۷۳	بَاب دوم
«	۹۴۸	بَاب هشتم
«	۷۰۲	بَاب پنجم
«	۸۹۲	بَاب هشتم
«	۹۱۱	بَاب هشتم
«	۳۲۸	بَاب اول
«	۱۰۰۳	بَاب هشتم
«	۶۴۲	بَاب چهارم
«	۲۷۳	بَاب اول

ندانی که من در اقالیم غربت

ندهد مرد هوشمند جواب

ندهد هوشمند روشن رای

ندیده‌ای که چه سختی همی رسد به کسی

نرود مرغ سوی دانه فراز

نشاید پنی آدم خاكزاد

نعوذبالله اگر خلق غیب‌دان بودی

نکردی در این روز برمن جفا

نکند جور پیشه سلطانی

نکند دوست زینهار از دوست

نکویی بآبدان کردن چنان است

نگار من چو درآید به خنده نمکین

نگفته ندارد کسی با توکار

نگویند از سر بازیچه حرفی

نماند جانور از وحش و طیر و ماهی و مور

نماند حاتم طایی و لیک تا بهاید

نماند ستمکار بدروزگار

نمی‌بینی که گاوی در علفزار

نمی‌دانی که آهنگت حجازی

نور گیتی فروز چشمه هور

نوخته است بر گور بهرام گور

نه آن چنان به تو مشغولم ای بهشتی روی

نه آن که بر در دعوی نشیند از خلقی

نه بر اشتری سوارم نه چو خر بزیر یارم

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است

نه چندان بخور گز دهانت برآید

نه در هر سخن بحث کردن رواست

نه زاهد را درم باید نه دینار

نه عجب گر فرو رود نفسش

نه ما را در میان عهد و وفا بود

نه محقق بود نه دانشمند

نه مر خویشتن را فروتنی نهد

نه مرد است آن به نزدیک خردمند

نه هر بازو که در وی قوتی هست

نه هر سخن که بداند بگوید اهل شناخت

نه هر که قوت بازو و منصبی دارد

ته هرکه موی شکافد بتیر جوشن‌رای	۸۲۵	صفحه	باب هفتم
نیاماید دماغ از طبله عود	۲۵۷	«	باب اول
نیاموزد بهایم از تو گفتار	۹۲۶	«	باب هشتم
نیفتاده در دست دشمن اسیر	۸۳۲	«	باب هفتم
نیک باشی و بدت گوید خلق	۴۲۵	«	باب دوم
نیک سهل است زنده بی‌جان کرد	۹۴۷	«	باب هشتم
نیک و بد چون همی ببايد مرد	۶۱	«	دیباچه
نیم نانی گر خورد مرد خدای	۱۴۴	«	باب اول
و			
واجب است از هزار دوست برید	۷۰۵	«	باب پنجم
وامش مده آن که بی‌نماز است	۹۳۰	«	باب هشتم
وان پیر لاشه را که سپردند زیر خاک	۱۲۲	«	باب اول
وان دگر پخت همچنان هوسی	۶۰	«	دیباچه
وان را که بر مراد جهان نیست دسترس	۵۸۸	«	باب سوم
وان را که پادشا بیتدازد	۶۵۶	«	باب پنجم
وان که را دستگاه و قدرت نیست	۵۵۸	«	باب سوم
وانگه بغلش نمودبالله	۲۲۲	«	باب اول
وجود مردم داتا مثال زر طلاست	۵۸۸	«	باب سوم
ور آستانه سیمین به‌میخ زر دوزد	۵۸۰	«	باب سوم
ور به‌خرابی فتد از مملکت	۵۹۵	«	باب سوم
ور پرده عشاق و صفاهان و حجازی است	۴۲۹	«	باب دوم
ور چو طوطی شکر بود خورشفت	۷۶۵	«	باب هشتم
ورچه کس بی‌اجل نخواهد مرد	۵۹۸	«	باب سوم
ور روی در دهان شیر و پلنگ	۹۶۶	«	باب هشتم
ور شکر خنده‌ای است شیرین لب	۶۷۴	«	باب پنجم
ورش همچنان روزگاری هلی	۱۴۷	«	باب اول
ور کریمی دو صد گنه دارد	۱۰۱۴	«	باب هشتم
ور نبود دلبر همخوابه پیش	۶۲۷	«	باب سوم
ور ندانی که در نهانش چیست	۳۵۴	«	باب دوم
ور نه سزاوار خداوندیش	۹	«	دیباچه
ور وزیر از خدا بترسیدی	۳۱۷	«	باب اول
ور هنری داری و هفتاد عیب	۶۷۲	«	باب پنجم
وصف تو را گر کنند ور نکنند اهل فضل	۱۰۲	«	دیباچه
وفاداری مدار از بلبلان چشم	۷۶۶	«	باب هشتم
وقت است خوش آنرا که بود ذکر تو مونس	۹۹۳	«	باب هشتم

باب اول	صفحه ۱۲۵	وقت ضرورت چو نماید گریز
باب هفتم	۷۹۴	وقتی افتاد فتنه‌ای در شام
باب چهارم	۶۳۹	وگر از هردو جانب جاهلانند
باب پنجم	۶۵۶	وگر به چشم ارادت نگه کند در دیو
باب اول	۳۳۶	وگر بینم که نابینا و چاه است
باب هشتم	۹۱۷	وگر بینی که باهم يك زبانند
باب سوم	۵۲۶	وگر تن پرور است اندر فراخی
باب هفتم	۸۱۸	وگر چل ساله را عقل و ادب نیست
باب اول	۲۴۳	وگر روزگارش در آرد زیبای
باب دوم	۴۳۰	وگر صد باب حکمت پیش نادان
باب هشتم	۹۸۹	وگر مشتهر شد به ناراستی
باب هشتم	۹۸۸	وگر نامور شد به ناراستی
باب هفتم	۸۵۵	وگر نعشی دو کس بردوش گیرند
باب هفتم	۷۹۶	وگر يك ناپسند آید ز سلطان
باب هشتم	۹۴۰	ولی زیاطنش ایمن مباش و غره مشو
باب سوم	۵۷۴	وه که گر مرده باز گردیدی
باب هفتم	۸۲۶	وه که هرگه که سبزه در بستان
باب هشتم	۹۹۸	وین سعادت به زور یازو نیست
باب سوم	۶۲۷	وین شکم بی هنر پیچ پیچ

## ۵

باب هفتم	۸۶۹	هان تا سپر تیفکنی از حمله فصیح
باب هشتم	۹۸۱	هرآن عاقل که بامجنون نشیند
باب اول	۱۹۵	هرآن که تنم بدی کشت و چشم نیکی داشت
باب سوم	۵۹۶	هرآن که گردش گیتی به کین او برخاست
باب اول	۱۳۷	هر بیشه گمان مبر که خالی است
باب سوم	۵۳۳	هرچه از در نان به منت خواستی
باب اول	۲۸۲	هرچه رود بر سرم چون تو پستندی رواست
دیباچه	۵۷	هردم از عمر می رود نفسی
باب دوم	۴۰۴	هرسو دود آن کش ز در خویش برانی
باب اول	۲۱۳	هرکجا چشمه‌ای بود شیرین
باب پنجم	۶۶۰	هرکجا سلطان عشق آمد نماید
دیباچه	۶۰	هرکه آمد عمارت نو ساخت
باب هفتم	۸۱۴	هرکه با اصل خود و فا نکند
باب اول	۲۷۶	هرکه با پولاد بازو پنجه کرد
باب سوم	۶۲۵	هرکه بر خود در سؤال گشود

باب سوم	صفحه ۵۶۲	هرکه برخویشتن نبخشاید
باب دوم	۴۹۲	هرکه بیسپوده گردن افرازد
باب هشتم	۸۹۲	هرکه پرهیز و علم و زهد فروخت
باب هشتم	۹۳۶	هرکه تأمل نکند در جواب
باب هفتم	۷۹۷	هرکه در خریدش ادب نکنند
دیباچه	۹۷	هرکه در سایه عنایت اوست
باب پنجم	۶۸۰	هرکه دل پیش دلبری دارد
باب سوم	۶۲۸	هرکه را برسماط بتشستی
باب دوم	۳۵۳	هرکه را جامه پارسا بینی
باب هشتم	۹۶۹	هرکه را جاه و دولت است و بدان
باب پنجم	۷۴۰	هرکه زر دید سر فرود آورد
باب پنجم	۶۵۵	هرکه سلطان مرید او باشد
باب اول	۲۹۸	هرکه سیمای راستان دارد
باب اول	۱۲۸	هرکه شاه آن کند که او گوید
باب هفتم	۸۰۶	هرکه علم شد به سخا و کرم
باب دوم	۳۶۲	هرکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد
باب اول	۱۷۳	هرکه قریاد رس روز مصیبت خواهد
دیباچه	۱۰۹	هرکه گردن به دهری افرازد
دیباچه	۶۵	هرکه مزروع خود بخورد به خورید
باب سوم	۵۴۵	هرکه نان از عمل خویش خورد
باب دوم	۴۷۱	هرکه هست از فقیه و پیر و مرید
باب اول	۲۴۴	هرگز او را به دوستی میسند
باب سوم	۶۱۴	هرگز ایمن زمار ننشستم
باب هشتم	۱۰۰۲	هزار یار چراگاه خوشتر از میدان
باب دوم	۴۹۷	هزار خویش که بیگانه از خدا باشد
باب اول	۱۷۶	همان به که لشکر به جان پروری
باب اول	۲۲۲	همای برهنه مرغان از آن شرف دارد
باب سوم	۵۱۷	هم رقعہ دو ختن به والزام کنج صبر
باب دوم	۴۹۶	همراه اگر شتاب کند در سفر بایست
باب دوم	۴۶۶	همچنان از نهیب برد عجز
باب اول	۲۸۱	همچنان در فکر آن پیتم که گفت
دیباچه	۵۱	همه آدمیزاده بودند لیکن
دیباچه	۱۸	از همه بهر تو سرگشته و فرمان بردار
باب پنجم	۷۵۲	همه حمال عیب خویشتند
باب دوم	۴۶۳	همه روز اتفاق می سازم
باب دوم	۴۵۸	همی گریختم از مردمان به کوه و به دشت

باب پنجم	صفحه ۷۵۴	همی گفت از میان موج و تشویر
باب هفتم	۸۱۹ «	هنر باید که صورت می توان ساخت
باب چهارم	۶۳۱ «	هنر به چشم عداوت بزرگتر عیب است
باب هشتم	۹۵۲ «	هنر بنمائی اگر داری نه گوهر
باب سوم	۵۹۹ «	هنرور که بختش نباشد به کام
باب پنجم	۷۰۳ «	هنوزت گر سر صلح است باز آی
باب هفتم	۷۹۱ «	هیچ صیقل نکو نداند کرد
<b>ی</b>		
باب اول	۲۳۰ «	یا به تشویش و غصه راضی شو
دیبچه	۵۵ «	یارب ز باد فتنه نگهدار خاک فارس
باب پنجم	۶۷۸ «	یار دیرینه مرا گو به زیان توبه مده
دیبچه	۶۱ «	یار ناپایدار دوست مدار
باب اول	۲۴۵ «	یا زر به هر دو دست کند خواجه در کنار
باب هشتم	۹۳۶ «	یا سخن آرای چو مردم به هوش
باب هشتم	۹۷۵ «	یا مرو با یار ازرق پیرهن
باب هشتم	۹۷۶ «	یا مکن با پیلیانان دوستی
باب اول	۳۱۰ «	یا وفا خود نبود در عالم
باب پنجم	۶۸۸ «	یعنی از روی دلبران خط سبز
باب پنجم	۷۴۲ «	یک دم که چشم فتنه بغضه است زینهار
باب دوم	۴۴۱ «	یکی از دوستان مخلص را
باب اول	۳۱۳ «	یکی امروز کامران بینی
باب سوم	۵۲۲ «	یکی بچه گرگ می پرورید
باب دوم	۲۸۸ «	یکی پرسید از آن گم کرده فرزند
باب هشتم	۹۲۴ «	یکی جهود و مسلمان نزاع می کردند
باب اول	۳۲۹ «	یکی را زشت خوئی داد دشنام
باب چهارم	۶۳۹ «	یکی را زشت خوئی داد دشنام
باب پنجم	۷۳۸ «	یکی کرده بی آبرویی بسی

## فهرست حکایتهای گلستان

به ترتیب الفبایی اوایل حکایات

### ا

باب اول	۳۲۵	صفحه	آورده‌اند که یکی از وزرا به زیردستان..
باب سوم	۵۷۸	»	ابلهی را دیدم سمین و خلعتی در بر لمین
باب دوم	۴۵۴	»	ابوهریره هرروز بخدمت مصطفی (ص)..
باب دوم	۴۵۷	»	از صحبت یاران دمشق ملالتی پدید آمده بود
باب اول	۲۴۸	»	اسکندر رومی را گفتند که دیار مشرق و مغرب..
باب سوم	۵۵۲	»	اعرابی را دیدم در حلقه جوهریان بصره
باب هفتم	۸۱۲	»	اعرابی را دیدم که پسر خود را همی گفت
باب دوم	۴۹۰	»	این حکایت شنو که در بغداد

### ب

باب سوم	۵۶۴	»	بازرگانی را دیدم صدوپنجاه شتر بار داشت
باب چهارم	۶۳۳	»	بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد
باب اول	۳۲۹	»	باطایفه بزرگان در کشتی بودم
باب ششم	۷۵۹	»	باطایفه دانشمندان در جامع دمشق بحثی..
باب دوم	۴۳۲	»	بخشایش الهی گمشده را در مناهمی
باب هفتم	۸۴۱	»	بزرگی را پرسیدم از معنای این حدیث
باب دوم	۴۹۵	»	بزرگی را پرسیدند از سیرت اخوان صفا
باب دوم	۳۷۹	»	بزرگی را در محفلی همی ستودند و در اوصاف..

### پ

باب اول	۱۸۰	»	پادشاهی باغلام عجمی در کشتی نشسته
باب دوم	۵۰۱	»	پادشاهی بچشم حقارت در طایفه درویشان
باب اول	۳۱۷	»	پادشاهی بکشتن بیگنای فرمان داد
باب هفتم	۸۰۹	»	پادشاهی پسری به ادیبی داد و گفت
باب اول	۱۲۳	»	پادشاهی را شنیدم که بکشتن بیگنای
باب دوم	۴۷۶	»	پادشاهی را سهمی پیش آمد

پارسازده را نعمت بی قیاس از ترکه عمان..	صفحه ۸۰۳	باب هفتم
پارسایی بر یکی از خداوندان نعمت گذر کرد	۸۲۷	باب هفتم
پارسایی را دیدم بمحبت شخصی گرفتار	۶۵۹	باب پنجم
پارسایی را دیدم در کنار دریا که زخم پلنگ..	۳۹۹	باب دوم
پیاده سر و پا برهنه با کاروان حجاز از کوفه	۴۰۷	باب دوم
پیومردی را گفتند چرا زن نکنی گفت..	۷۸۳	باب ششم
پیومردی لطیف دریغداد	۴۹۸	باب دوم
پیروی حکایت کند که دختری خواسته بودم	۷۶۴	باب ششم

## ت

تنی چند از روندگان متفق سیاحت بودند	۳۶۲	باب دوم
تنی چند در صحبت من بودند ظاهر..	۲۲۸	باب اول
توانگر زاده را دیدم بر سر گور پدرش نشسته	۸۳۸	باب هفتم
توانگری بنخیل را پسری رنجور بود.	۷۸۲	باب ششم

## ج

جالینوس ابلهی را دید که دست در گریبان..	۶۳۷	باب چهارم
جدال معدی پامدعی در بیان توانگری و درویشی	۸۴۲	باب هفتم
جوانمردی را در جنگ تاتار جراحی هول..	۵۳۲	باب سوم
جوانی پاکباز و پاکرو بود	۷۵۳	باب پنجم
جوانی چست و لطیف و خندان و شیرین زیان	۷۷۷	باب ششم
جوانی خردمند که از فنون فضایل حظی..	۶۳۴	باب چهارم

## چ

چندان که مرا شیخ اجل شمس الدین ابوالفرج..	۴۱۷	باب دوم
چندتن از بندگان سلطان محمود حسن میمندی را	۶۴۲	باب چهارم

## ح

حاتم طایی را گفتند از خود بزرگ همت تر	۵۴۵	باب سوم
حسن میمندی را گفتند سلطان محمود چندین..	۶۵۵	باب پنجم
حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر..	۷۹۲	باب هفتم
حکیمی را پرسیدند که از شجاعت و سخاوت..	۵۰۹	باب دوم

## خ

خرقه پوشی در کاروان حجاز همراه ما بود	۷۱۸	باب پنجم
خشک سالی در اسکندریه پدید آمد چنانکه..	۵۳۹	باب سوم



خطیبی کریه الصوت خود را خوش آواز پنداشتی	صفحه ۶۴۷	باب چهارم
خواهنده مغربی در صنف بزازان حلب	» ۵۱۳	باب سوم
۵		
دانشمندی را دیدم بمحبت شخصی گرفتار	» ۶۷۹	باب پنجم
در تصانیف حکما آورده اند	» ۸۱۳	باب هفتم
در جامع بعلیک کلمه چند بر طریق وعظ..	» ۳۹۱	باب دوم
در سیرت اردشیر یایکان آمده است	» ۵۲۲	باب سوم
در عقد بیع سرایی متردد بودم جهودی گفت	» ۶۴۳	باب چهارم
در عنقوان جوانی چنانکه افتد ودانی	» ۶۸۱	باب پنجم
در ویشی بمقامی رسید که صاحب آن بقعه..	» ۴۷۸	باب دوم
در ویشی را دیدم که سر بر آستان کعبه نهاده	» ۳۵۵	باب دوم
در ویشی را دیدم در غاری نشسته	» ۶۲۴	باب سوم
در ویشی را شنیدم که در آتش فاقه	» ۵۱۶	باب سوم
در ویشی را ضرورتی پیش آمد کسی گفتش	» ۵۳۷	باب سوم
در ویشی را ضرورتی پیش آمد گلیمی از خانه..	» ۴۰۱	باب دوم
در ویشی مجرد در گوشه صحرائی نشسته بود	» ۳۱۰	باب اول
در ویشی مستجاب الدعوه در بغداد	» ۱۹۸	باب اول
دزدی در خانه پارسایی درآمد	» ۳۶۰	باب دوم
دزدی گدایی را گفت شرم نداری که..	» ۵۸۱	باب سوم
دست و پا بریده هزار پایی را بکشت	» ۵۷۷	باب سوم
دو امیرزاده بودند یکی علم آموخت	» ۵۱۴	باب سوم
دو پسر بودند یکی خدمت سلطان کردی	» ۳۲۲	باب اول
دو درویش خراسانی ملازم صحبت یکدیگر	» ۵۲۴	باب سوم
دیدم گل تازه چند دسته	» ۵۰۵	باب دوم

۶

رفیقی داشتم که سالها باهم سفر کرده بودیم	» ۷۰۰	باب پنجم
رنجوری را گفتند دلت چه میخواهد	» ۵۲۹	باب سوم
روزی بجهل جوانی بانگ بر مادر زد	» ۷۸۰	باب ششم
روزی بغرور جوانی سخت رانده بودم	» ۷۷۵	باب ششم

۷

زاهدی سهمان پادشاهی بود چون پرسفره..	» ۳۷۳	باب دوم
--------------------------------------	-------	---------